

# از منزوی تا منزوی

نقد و بررسی کتاب

مهدی فیروزیان

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران



از عشق تا عشق؛ ابراهیم اسماعیلی اراضی؛ تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۴.  
صفحه ۳۶۸

## سخن نخست

از عشق تا عشق «یک گفتگوی بلند ناتمام» با شاعر نامدار امروز و یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان تاریخ زبان و ادب پارسی، حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) است که نام آن مقاله «از عشق بنفشه تا عشق بهار» (مجله رودکی، ش ۵۵، اردیبهشت ۱۳۵۵) نوشته منزوی را به یاد می‌آورد و دستاورد هشت نشست<sup>۱</sup> ابراهیم اسماعیلی اراضی (۱۳۵۳)، شاعر و روزنامه‌نگار اصفهانی، در درازنای شش ماه (از ۱۳۸۲/۵/۱۷ تا ۱۳۸۲/۱۱/۹) با سخنور زنجانی است که با همه دیرجوشی و سختگیری بر پایه یک آشنایی دو سه ساله،<sup>۲</sup> پیشنهاد انجام دادن گفتگویی بلند با وی را پذیرفته است.

چکیده: کتاب «از عشق تا عشق» دستاورد گفتگوی شش‌ماهه و ناتمام ابراهیم اسماعیلی اراضی با شاعر نامدار، حسین منزوی، در سال پایانی زندگی وی است. در این جستار نویسنده به نقد و بررسی کتاب یادشده از دید روش کار و محتوا پرداخته است. در این زمینه نخست چند لغزش و کاستی را در کار گردآورنده کتاب بر شمرده است. سپس از لغزش‌های چاپی و نمایه کتاب یاد کرده است. همچنین نویسنده در بخشی دیگر برخی نکته‌های برجسته و تازه‌ای را که از این گفتگو به دست آمده از جای جای کتاب برگزیده و در کنار هم نشانده است. در بخش پایانی هم چکیده دید و داوری منزوی درباره چند شاعر معاصر را آورده است.

کلیدواژه‌ها: کتاب از عشق تا عشق، حسین منزوی، شعر معاصر، نقد کتاب، ابراهیم اسماعیلی اراضی.

پیشینه آشنایی منزوی با اسماعیلی به دو سه سال پیش از این گفتگو بازمی‌گردد و افسوس که در سه ماه برجای مانده تا روز درگذشت منزوی (۱۳۸۳/۲/۱۶) دیگر گفتگویی به انجام نرسیده تا کار به فرجام رسد. علت این درنگ سه ماهه را در حال جسمی و روحی منزوی، دشواری سفر از اصفهان به زنجان برای گفتگوکننده و نبودن پشتوانه‌ای مادی و

۱. اگر اسماعیلی تاریخ نشست‌ها را درست ثبت کرده باشد، شمار دیدارها هشت بوده است (۱۳۸۲/۵/۱۷ - ۱۳۸۲/۶/۱۸ - ۱۳۸۲/۶/۱۹ - ۱۳۸۲/۶/۲۰ - ۱۳۸۲/۶/۲۱ - ۱۳۸۲/۶/۲۲ - ۱۳۸۲/۶/۲۳ - ۱۳۸۲/۶/۲۴ - ۱۳۸۲/۶/۲۵). اما وی در ثبت تاریخ دقت درخور نداشته و حتی تاریخ دیدار دی ماه را تنها از گفته او در دیدار بهمن ماه (ص ۳۰۱) می‌توان دریافت. تواند بود که ثبت تاریخ‌های دیگری هم در این میانه از یاد وی رفته باشد.

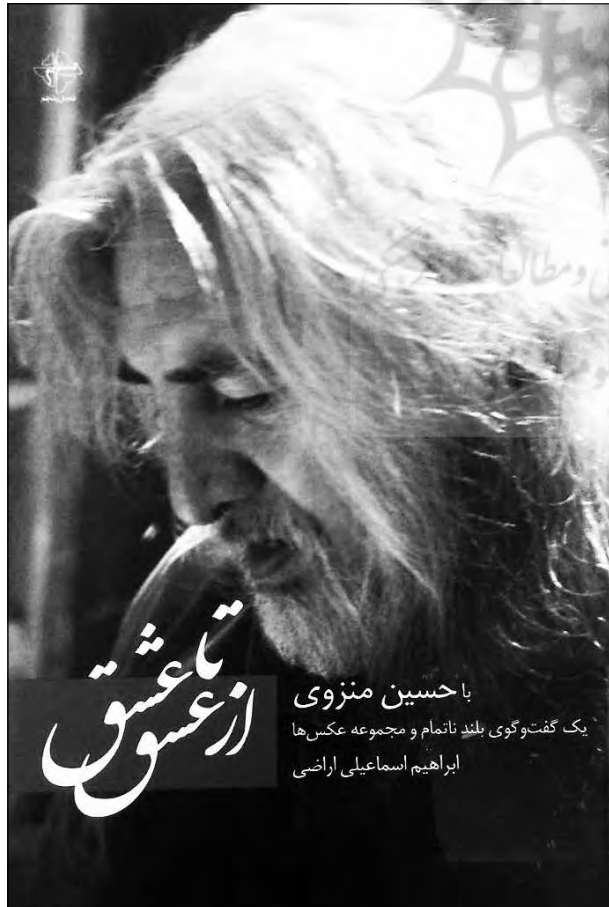
۲. منزوی در مقدمه‌ای که در دی ماه ۸۲ بر نخستین دفتر شعر وی نوشته می‌گوید: «ابراهیم اسماعیلی را به تقریب دو سه سالی است که می‌شناسم. کمی بیشتر یا کمتر، اما به نظم با حساب آنچه بیرون از حساب تقویم و ماه و سال باشد، بیشتر از اینها با او آشنا بوده‌ام» (غزل مزل، ص ۱۳).

عکاس همه آنها اسماعیلی بوده است. باید گفت بهترین عکس‌هایی که از سالیان پایانی زندگی منزوی گرفته شده همین عکس‌ها هستند که برخی از آنها بدون نام عکاس در فضای مجازی و پوسترها و کتاب‌ها و آلبوم‌ها هم منتشر شده‌اند.

با سپاس دوباره از تلاش شایسته و ارزشمند ابراهیم اسماعیلی اراضی به بررسی کتاب می‌پردازیم و دیگر ناگفته باید آشکار باشد که هرچه در نقد و بررسی کتاب گفته شود، نمی‌تواند ارزش این گفتگورا (که دیگر تکرار شدنی نیست) پنهان یا حتی کمرنگ سازد.

### بررسی روش کار

اسماعیلی کوشیده تا شیوه گفتار منزوی را پاس بدارد و در آن دستی نبرد، اما زبان گفتار را به زبان نوشتار گردانده است و برای نمونه «میرم خونه» را «می‌روم خانه» ثبت کرده است. به گمان نگارنده نیازی به این کار نبود و نگاه داشتن ساختار گفتار، متن را خوش‌خوان‌تر و روان‌تر و ساختار نادستورمند بسیاری از جملات گفتاری را که در سبک نوشتاری نابهنجار می‌نمایند، آشنا‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌ساخت. اگر با گفتگویی چند صفحه‌ای روبرو بودیم چنین پیشنهادی نمی‌دادیم، اما در گفتگویی بلند از این دست، دیدن ساختار گفتاری که به تکلف در جامه شیوه نوشتاری گنجانده شده، ناخوشایند است. نمونه ثبت



معنوی (جز شوق درونی خود وی) می‌توان جست. منزوی شاعری نبود که از گفتگو گریزان باشد و گفتگویی چند با او به چاپ رسیده است؛ از جمله:

«شعر نانوايي نيست»، گفتگوکننده: پروانه توکلی، بانی فیلم، ۲۹ دی ۱۳۸۲.

«حسین منزوی و مرور شعر»، گفتگوکننده: سایر محمدی، کتاب هفته، ش ۸۶، ۴ آبان ۱۳۸۱.

اگر شمار گفتگوها با منزوی اندک است، بیش از آنکه به خواست وی بازگردد به بی‌مهری رسانه‌ها برمی‌گردد که خواسته یا ناخواسته این هنرمند بزرگ را در روزگار زندگی‌اش به فراموشی سپرده بودند. در سال‌های پس از درگذشت منزوی با فرونشستن گرد رنجش‌ها، رشک‌ها، کینه‌ها و بدخواهی‌ها، رویکرد گسترده‌ای در پژوهش‌ها و همایش‌ها به شعر منزوی دیده می‌شود، اما آنچه می‌بایست در زمان زندگی او رخ دهد با دریغ بسیار هرگز رخ نداد. یکی از کارهای مهم نیز ثبت دیدگاه‌ها و خاطرات این هنرمند کم‌مانند است که در شمار سرمایه‌های فرهنگی و ادبی سرزمین ماست و با از دست رفتن او این کار، بسیار دشوار و در برخی بخش‌ها ناشدنی است. در اینجا است که ارج کار ابراهیم اسماعیلی اراضی نمود بیشتری می‌یابد. باید پیش از آنکه سخنی در وصف یا نقد کتاب بگوییم، برای این تلاش ارجمند و به دست دادن این ارمان‌گران سنگ که تنها به پشتوانه عشق و معرفت فراهم آمده از گفتگوکننده و گردآورنده کتاب سپاسگزاری کنیم. منزوی خود نیز از این گفتگو خرسند بوده است و در آغاز آن به اسماعیلی می‌گوید:

«من هم پیشاپیش یک تشکر از شما بکنم آقای اسماعیلی که زحمت این کار را تقبل کردید. ظاهراً بالاخره باید کسی این کار را می‌کرد و بین کسانی که من می‌شناسم اگر قرار بود یکی را خودم انتخاب کنم بی‌تردید باز هم شما انتخاب می‌شدید. حالا دیگر خود شما هم خودتان را انتخاب کردید و ظاهراً سرنوشت هم روی این انتخاب انگشت صبحه گذاشته است. به هر حال ممنونم از شما که در روزگاری که حضرات همه به دنبال جشن‌ها و مهمانی‌ها و بزم‌های چراغانی هستند، شما این. به قول معروف. کلبه تاریک ما را انتخاب کرده‌اید برای چنین گفتگویی؛ ممنونم از شما» (ص ۱۳).

در پایان کتاب هم مجموعه‌ای ارزشمند از عکس‌ها (۳۴ عکس تکی از منزوی، یک عکس از پدر و یک عکس از مادر وی، دو عکس از منزوی همراه با برادرش بهروز، تصویری از دست‌نوشته مهرآمیز منزوی برای اسماعیلی و نیز طراحی حسین منزوی از چهره گفتگوکننده)<sup>۲</sup> آمده که

۳. دیگر غزل‌سرای بزرگ امروز، سایه نیز در گفتگو با عظیمی و طیه، طرحی از چهره گفتگوکننده (میلاد عظیمی) کشیده که در کتاب پیر پریشان‌اندیش (ص ۱۱۶۷) به چاپ رسیده است.



## از عشق تا عشق «یک گفتگوی بلند ناتمام» با شاعر نامدار امروز و یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان تاریخ زبان و ادب پارسی، حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) است که نام آن مقاله «از عشق بنفشه تا عشق بهار» (مجله رودکی، ش ۵۵، اردیبهشت ۱۳۵۵) نوشته منزوی را به یاد می‌آورد

شیوه گفتاری را در گفتگوی بلند و ارزشمند دکتر میلاد عظیمی و عاطفه طیه در کتاب دو جلدی پیرپرنیان‌اندیش می‌بینیم. برای نمونه این جمله را: «باید می‌اومدم تهران، حالا ماجرا داره، تورو خدا نپرسین» (پیر پرنیان‌اندیش، ص ۳۸۶) اگر بخواهیم به شیوه‌ای که اسماعیلی به کار گرفته بنویسیم بدین گونه ناخوشایند درمی‌آید: «باید می‌آمدم تهران، حالا ماجرا داره، تورا خدا (یا به‌ناچار: شما را برای خدا) نپرسید!». ای کاش اسماعیلی خود را گرفتار این تکلف نمی‌کرد و جمله صمیمانه و روانی چون «یه لحظه اونوبند عزیزم» را (که جمله نخست مقدمه کتاب و عین گفته منزوی است) به گونه «بندید این را یک لحظه عزیزم» (که جمله پایانی منزوی در کتاب است) در نمی‌آورد.

بر پایه آنچه گفته شد نادرست‌مندی و ناشیوایی جملات منزوی را می‌توان ناگزیر دانست، اما گفتگوکننده دست‌کم می‌توانست پرسش‌های خود را به گونه‌ای که در محتوای آن دگرگونی پدید نیاید ویرایش کند تا برای نمونه «را» در آن پس از فعل نمی‌آمد: «آن شعری که شما خوانده بودید را هم چاپ می‌کند» (ص ۱۱۱)؛ «بحشی که... ناتمام ماند را امروز... ادامه می‌دهیم» (ص ۳۰۱)؛ هرچند نمونه این کاستی در نثر نویسنده در مقدمه نیز دیده می‌شود و ویژه گفتگو نیست: «دوستی که زحمت گرفتن عکسی که خودم در کادرش هستم را کشیده» (ص ۸).

پس از نکته پیش گفته درباره نوشتاری ساختن شیوه گفتاری که بر سراسر متن کتاب اثری ناپسند نهاده، اما می‌توان با بازنویسی آن را جبران کرد، با دروغ باید گفت کاستی اصلی کار که جبران ناپذیر است و به همان زمان گفتگوی بازمی‌گردد این است که نقش اسماعیلی (که روشن است نه کنجکاوی چندانی درباره زندگی منزوی دارد و نه پژوهشی در این باره کرده تا با دست پر به سراغ وی برود) در طرح پرسش‌های سنجیده موردی در میانه بحث، گسترش بخشیدن به موضوعات یا جزئیات، سامان بخشیدن به داده‌ها یا سوایند ساختن گفته‌ها بسیار ناچیز است و حضور او در کتاب چندان حس نمی‌شود. نقش او تنها این است که منزوی را به سخن وادار تا هر چه می‌خواهد از هر تاریخ و شخص و رویداد و موضوع که در آن لحظه به یادش می‌رسد بگوید و در این میانه خود تنها بشنود و بشنود.<sup>۴</sup> برای نمونه منزوی در ۳۵ صفحه پیاپی از

۴. کسانی که با شاعران بزرگ از نزدیک برخورد داشته‌اند می‌دانند که همین کار هم خود به تنهایی

کتاب (از ص ۱۸۳ تا ۲۱۸) یکسره سخن می‌گوید و گفتگوکننده بی‌آنکه واژه‌ای بر زبان آورد سراپا گوش است و پس از این هم آن‌گاه که زبان به سخن می‌گشاید، پرسش او تنها این است: «آدم متشرعی بود؟». یا در ۲۲ صفحه از کتاب (ص ۲۸۰-۳۰۱) که منزوی سخن می‌گوید تنها واژه‌ای که گفتگوکننده بر لب می‌آورد نامی است که آن را هم در پاسخ به پرسش منزوی می‌گوید: «طاهباز» یا از ص ۲۲۸ که منزوی سخن می‌آغازد تا بیست صفحه پس از آن (ص ۲۴۸)، اسماعیلی تنها دو جمله بر زبان می‌آورد: «نسبت سنی او با شما چگونه بود؟» و «چقدر از آن را انجام داده بودید؟». سکوت‌های بلند دیگری از گونه هفده صفحه (ص ۴۲-۵۸)، شانزده صفحه (ص ۶۰-۷۵)، چهارده صفحه (ص ۱۶-۲۹) و یازده صفحه (ص ۱۶۵-۱۷۵) نیز در کتاب دیده می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد این گفتگو ناتمام مانده و از همین رو درباره بیست و چند سال پایانی زندگی منزوی سخنی در کتاب نیامده است، اما در همان بخش که از آن سخن رفته نیز کاستی بسیار دیده می‌شود. در بسیاری از بخش‌ها ایجاز محل و اطناب ممل دیده می‌شود. منزوی گاه رویدادی بی‌اهمیت را بیهوده گسترده و گاه به رویدادی مهم تنها اشاره‌ای گذرا کرده یا آن‌گاه که به جای مهم یک رویداد رسیده، سخن را بریده است. برای نمونه با اینکه گزارش منزوی از زندگی‌اش تا سالیان آغازین انقلاب اسلامی می‌رسد در کتاب به رویدادهایی مهم همچون ترانه سرایی منزوی و همکاری او با هنرمندان موسیقی،<sup>۵</sup> چرایی و چگونگی گرفتار شدن در دام بیماری شناخته شده‌اش، همخانگی با هنرپیشه نامدار روزگار پهلوی، جزئیات شکست رابطه عاشقانه‌اش، آشنایی و ازدواج با همسرش، زاده شدن تنها فرزندش غزل، جدایی از همسر و نیز کشته شدن برادرش حسن که اثر پرنیگی در شعرهای وی نهاده هیچ اشاره‌ای نشده است. همچنین جز آنچه شاعر خود به گونه‌ای پراکنده و گذرا گفته، پرسشی درباره جهان بینی منزوی، دیدگاه دینی، سیاسی و اجتماعی او، نگاهش به آثار ادبی شناخته شده ایران و جهان، نظر او درباره شاعران بزرگ کهن، دیدگاهش درباره نقد ادبی روزگار، شگردها و پسندهای ویژه منزوی در سخنوری، حسرت‌ها و امیدهای وی و... در کتاب مطرح نشده است. درباره برخی از این

کاری ارزشمند و حتی دشوار است؛ زیرا سخن گفتن بی‌پروای آنان نیازمند آرامشی ویژه و یافتن آسودگی ذهنی و حالی است که کم به دست می‌آید. این نکته‌ای است که نگارنده در نقد کتاب پیرپرنیان‌اندیش هم از پیش چشم دور نداشته و برای خوانندگان این نکته را یادآور شده که: «گاهی شاید دست‌آورد چند ساعت همنشینی و همراهی با سایه تنها چند سطر از این کتاب را پر کرده باشد» (پیر پرنیان‌اندیش، ص ۵۷) اسماعیلی نیز با همین دشواری روبرو بوده و به گفته خودش گاهی «در سه روزی که در زنجان بودم نیم ساعت گفتگو انجام می‌گرفت، حداقل یک‌بار هم اصلاً انجام نگرفت» (ص ۷).

۵. بی‌آنکه پرسشی در این باره شده باشد، منزوی تنها این جمله را گفته است: «یک موقعی ترانه سرایی می‌کردم و سیمین جزو هیاتی بود که ترانه‌ها را ویراستاری یا تأیید می‌کردند» (ص ۲۲۲). اگر بپنداریم که اسماعیلی از ترانه سرایی منزوی آگاهی نداشته، با شنیدن این جمله می‌بایست آگاه می‌شد و درباره چند و چون کار ترانه سرایی وی پرسش‌هایی می‌کرد. نمونه‌هایی از این دست که با خاموشی و فراموشی گفتگوکننده، آه از نهاد خواننده کنج‌کاو و پیگیر برمی‌آید بسیار است.



**اسماعیلی کوشیده تا شیوه  
گفتار منزوی را پاس بدارد  
و در آن دستی نبرد، اما  
زبان گفتار را به زبان نوشتار  
گردانده است و برای نمونه  
«میرم خونه» را «می روم  
خانه» ثبت کرده است.  
به گمان نگارنده نیازی به  
این کار نبود و نگاه داشتن  
ساختار گفتار، متن را  
خوش خوان تر و روان تر و  
ساختار نادرست و بسیاری  
از جملات گفتاری را که در  
سبک نوشتاری نابهنجار  
می‌نمایند، آشناتر و  
پذیرفتنی تر می‌ساخت.**

به جای «سراغ» باید «ز راه» را نهاد تا قافیه راست آید<sup>۸</sup> و دور می‌نماید که این لغزش از منزوی سرزده باشد. «از نظر تشویق و پرورش حس اعتماد به نفس برای خود من انجمن‌های ادبی خیلی مفید بودند. یعنی باعث شدند که من خیلی سریع به زودباوری رسیدم» (ص ۲۰۲) «زودباوری» معنایی دیگر دارد. بی‌گمان خواست منزوی «خودباوری» بوده است که ده صفحه سپس تر هم این لفظ را به درستی به کار می‌گیرد (ص ۲۱۲). اصلاح چنین نمونه‌هایی حتی اگر لغزش نه در شنیدار اسماعیلی که در گفتار منزوی باشد بایسته است. نمونه مهم تر درباره انجمن ادبی «کلبه سعد» است: «خانم نوش آفرین صدر آنجا را اداره می‌کرد» (ص ۳۰۳). این نام چند بار دیگر هم تکرار می‌شود و هر بار اسماعیلی «سعد» را به

خطا «صدر» می‌شنود. حتی اگر گفتگوکننده در پی جستجوی نام و نشان‌های درست نباشد (که باید باشد)، طبیعی است انجمنی که در خانه خانم سعد برگزار می‌شده به نام ایشان سعد خوانده شود. «خانم نوش آفرین سعد دختر وحیدالدوله از بانوان فاضل و ایران دوستی بود که با تمام توان خود [در] راه روشننگری جوانان و جلب آنان به فرهنگ و هنر ایران تلاش می‌کرد. او کلبه سعد یا انجمن ادبی سعد را به تنهایی دایر کرد و سال‌ها آن را دایر نگه داشت»<sup>۹</sup>.

گاهی هم منزوی دچار لغزش شده و سخنی نادرست بر زبان آورده که شایسته بود گفتگوکننده اگر در همان زمان از آن آگاه نشده، دست‌کم در بازخوانی، ویرایش و چاپ کتاب آن را اصلاح می‌کرد. از جمله اینکه

منزوی می‌پندارد که دکتر شفیع کدکنی بازنشسته شده است (ص ۱۲۱)، اما ایشان خوشبختانه نه تنها دوازده سال پیش در زمان گفتگوی

منزوی که هنوز نیز بازنشسته نشده‌اند.

۶. منزوی خود در یادکرد از داستانی می‌گوید: «این هم جزو خاطراتی است که من می‌گویم؛ شما با سانسور لازم می‌توانید نقلش کنید» (ص ۲۶۷). اسماعیلی هم ناگزیر «سانسور لازم» را به کار گرفته و هیچ نشانی از آن خاطره در کتاب برجای نهماده است. نمونه‌های حذف آشکار را در صفحاتی چون ۹۹، ۱۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۸۰، ۲۸۶ و... نیز می‌بینیم.

۷. دست‌کم یک بار گفتگو برای سوزش و دردی که منزوی در قفسه سینه و قلب خود حس می‌کند بریده می‌شود (رک به: ص ۴۰-۴۱).

۸. رک به: آی نسیم سحری، ص ۱۰۰.

۹. «یادمانده‌ها»، ص ۴۱.

بخش‌ها می‌توان عامل سانسور (چه درونی، چه بیرونی) را اثرگذار دانست. با این همه یکسره رها کردن این بخش‌ها را در گفتگویی چنین درازدامن نمی‌توان پذیرفت.

شیوه جمله‌بندی گفتاری منزوی برخلاف شیوه شاعری و حتی نثرش که نثری پاکیزه و روان و رساست. در این گفتگو بسیار آشفته است. بی‌گمان این آشفستگی زاده آشفستگی ذهنی و نداشتن تمرکز یا حتی درد و بیماری<sup>۷</sup> است، نه سخن‌ناشناسی یا ناتوانی در سخنوری. از همین رو گاه به پرسشی روشن، پاسخی بی‌پیوند می‌دهد و بسیار از این شاخه به آن شاخه می‌پرد. شیوه او در آوردن جملات معترضه میان سخن نیز به دراز شدن بیهوده جملات و پیچیده و ناهموار شدن گفتارش انجامیده است. گاه در میان نقل قول از کسی، یادداشت‌هایش در ذکر تاریخ یا نام می‌افتد و پس از این یادکرد جمله را پی می‌گیرد. اسماعیلی کوشیده تا جایی که می‌تواند با نشانه‌های نگارشی سخن را به سامان آورد، اما در بسیاری نمونه‌ها نیز کاری از دست وی بر نمی‌آمده، مگر برهم زدن ساختار جمله که آگاهانه از آن پرهیز کرده است. یک نمونه:

«بعد گفت که «آقای منزوی، بابام آن قدر شما را دوست داشت که وقتی شما...» نه عذر می‌خواهم آقای اسماعیلی! اجازه بدهید بگویم خدمت شما. مرگ آقای مطلبی برمی‌گردد به بعد از سال ۵۶-۵۵. گفت: «بعضی موقع‌ها که شما برنامه‌ای داشتید، در تلویزیون مخصوصاً، توخانه ما کسی جرأت نداشت حرف بزند؛ یعنی یک کلمه حرف بزند. مبادا ایشان یک کلمه را خوب نشنود. می‌گفت مگر نمی‌بینید حسین دارد حرف می‌زند؟» (ص ۵۲).

گاهی به دلیلی مانند زنگ تلفن سخن در میانه بریده می‌شود و پس از آن هم اسماعیلی جویای دنباله داستان نمی‌شود (برای نمونه رک به: ص ۹۴). پریدن از تاریخ و داستانی به تاریخ و داستانی دیگر که با حذف همراه شده نیز در کتاب نمونه‌هایی دارد (از جمله رک به: ص ۲۵۵).

### چند کاستی و لغزش

گاهی (هرچند صدای منزوی در دسترس ما نیست) چنین می‌نماید که کاستی در جمله‌ها زاده لغزش شنیداری اسماعیلی است؛ برای نمونه: «آن روزهایی که توپ دست من بود دیگر عشق من کامل بود» (ص ۵۵-۵۶). به جای «عشق»، واژه «عیش» باید باشد یا در این بیت از عمران صلاحی:

آمدی از اشتباه اینجا سراغ دیگری

باز شادم کن شبی با اشتباه دیگری (ص ۲۲۹)





## شیوه جمله‌بندی گفتاری منزوی برخلاف شیوه شاعری و حتی نثرش - که نثری پاکیزه و روان و رساست - در این گفتگو بسیار آشفتنه است.

## بی‌گمان این آشفتگی زاده آشفتگی ذهنی و نداشتن تمرکز یا حتی درد و بیماری است، نه سخن‌ناشناسی یا ناتوانی در سخنوری.

به ارج کار می‌افزود. برای نمونه سال چاپ کتاب سخنوران و خطاطان زنجان، نخستین کتابی که چند شعر از منزوی در آن آمده «سال ۴۶- ۴۵ و آن موقع‌ها» (ص ۲۷۴) دانسته شده و خوب بود اگر خواننده در پانویس آگاه می‌شد که سال چاپ این کتاب ۱۳۴۷ بوده است.

نمونه دیگر اینکه منزوی در به یاد آوردن متن ترانه «ساز شکسته» دچار لغزش‌هایی شده و بر گفتگوکننده بود که این کاستی‌ها را به سامان آورد یا اگر در نقل لغزش‌های شاعر نیز پافشاری داشته، شایسته بود که دست‌کم

در پانویس به متن درست اشاره می‌کرد (چنین کاری را در ص ۲۲۵ و درباره شعری از اخوان انجام داده است). در لخت «ننوازد کسی تورا در دل شب‌ها» از ترانه یاد شده به جای «کسی»، باید «کس» نهاد و «دگر» را نیز پس از آن افزود: «ننوازد کس دگرتورا در دل شب‌ها». در لخت «از چه توبستی لب ز سخن / ساز شکسته چون دل من» جای‌جا شده‌اند و لخت «که نیاید از دلت چرا ناله گیرا» بدین گونه نادرست درآمده: «که نخیزد از دلت ناله گویا» (ص ۲۲۳).

### لغزش‌های چاپی و نمایه

آن دسته از لغزش‌های چاپی که واژه‌ها را نادرست یا جمله را دیگرگونه می‌سازد، خوشبختانه در کتاب اندک است؛ برای نمونه «فبال» به جای «قبال» (ص ۹۷) و «سادت» به جای «سادات» (ص ۱۵۴) چاپ شده و در جمله زیر «هم» پیش از واژه «توفیق» به جای «همان» آمده است: «غزل با همان توفیقی که شروع شده با هم توفیق هم تمام شده» (ص ۳۰۷).

اما درباره برخی از لغزش‌های چاپی که بهتر است آنها را کاستی حروف چینی بنامیم کوتاهی بسیار شده است. برای نمونه بارها «ی» نشانه کسره اضافه پس از های ناملفوظ در سراسر کتاب افتاده و برای نمونه در صفحه ۱۷۲ «دانشکده‌ی ادبیات» «استفاده‌ی صحیح» «مسئله‌ی خودش»، به گونه «دانشکده ادبیات»، «استفاده صحیح» و «مسئله خودش» چاپ شده است.

افتادگی نشانه‌تئوین هم از دیگر کاستی‌های حروف چینی کتاب

۱۰. شیوه نگارشی کتاب چنین است که به جای همزه، «ی» می‌آید.

است که برای نمونه تنها در دو صفحه ۶۶ و ۶۷ شانزده بار (چهار «مثلاً» و «طبیعتاً»، سه «ظاهراً»، دو «احتمالاً»، یک «بعضاً» و «دقیقاً» و «معمولاً») دیده می‌شود. بسته نشدن گیومه باز شده در سطر هفتم ص ۱۰۳ هم از گونه افتادگی‌های حروف چینی است که نمونه‌های دیگری نیز در کتاب دارد.

آشفتگی و روشمند نبودن نگارش و ناهمسانی‌های گوناگون هم از کاستی‌های کار است. برای نمونه «خوشش آمد» (ص ۱۱۰) در جای دیگری به گونه «خوش‌اش آمد» (ص ۲۲۱) حروف چینی شده و نیز واژه «مسئله» (ص ۱۷۲) در جای دیگر کتاب به گونه «مساله» (ص ۱۲۶ و ۱۴۵) ثبت شده است.

در نمایه کتاب هم کاستی‌های بسیاری راه یافته است. برخی نام‌ها که در کتاب دیده می‌شوند، یکسره از نمایه افتاده‌اند و خواننده می‌پندارد که این نام‌ها در کتاب نیامده‌اند؛ از جمله نام دکتر خان‌بابا بیانی (پدر دکتر شیرین بیانی) که در ص ۱۴۶ از او یاد شده یا تهران که در بسیاری صفحات نام آن آمده (از جمله ص ۹۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۸۶ و...) و نیز این نام‌ها و جای‌ها<sup>۱۱</sup> و کتاب‌ها: آیدا سلطانی (ص ۴۳)، دانشگاه تهران (ص ۴۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۲)، یوسف‌آباد (ص ۵۸)، ابوتراب خسروی (ص ۸۳)، مشهد (ص ۹۸)، دبیرستان امیرکبیر (ص ۱۱۰)، حکیمه دبیران (ص ۱۵۳)، فرانسه (ص ۱۷۳)، زاهدان (ص ۱۷۴)، نظامی (ص ۱۸۸)، علی‌اکبر شیدا (ص ۲۱۰)، صادق هدایت (ص ۲۱۵)، منطق‌الطیر (ص ۲۱۸)، بهشتی (ص ۲۵۲)، مردانی (ص ۲۵۵)، ثمرات فرات (ص ۲۶۲)، اصغر (ص ۲۸۵)، مهدی مقصدی (ص ۳۱۶) و هما (ص ۳۱۷).

گونه دیگر کاستی درباره نام‌هایی است که در نمایه آمده‌اند، ولی به همه صفحاتی که در کتاب از آنها یاد کرده اشاره نشده است. از جمله: عمران صلاحی (ص ۲۱۷)، جواد آذر (ص ۲۲۶)، کلبه سعد (ص ۲۲۶، ۲۳۳)، بهروز منزوی (ص ۲۸۵).

نمونه برهم خوردن سامان الفبایی یا بازنشاختن نام از نام خانوادگی کسان نیز در نمایه دیده می‌شود: «اللهیاری» به خطا زیر «ل» آمده (رایانه الف و لام را زائد می‌شمارد، اما گردآورنده می‌باید نام‌هایی از این دست را از نام‌های آغاز شده با الف و لام تعریف جدا سازد). نام ذبیح‌الله صفا می‌باید زیر «ص» (حرف نخست نام خانوادگی) بیاید، اما زیر «ذ» (حرف نخست نام) آمده که برخلاف روش نمایه است. اسماعیلی همچنین زیر «ن»، «نوابی، ماهیار» را آورده و پنداشته که نام دکتر یحیی ماهیار نوابی، «ماهیاری» است! ماهیار بخشی از نام خانوادگی این استاد درگذشته است و نام ایشان باید زیر «م» بیاید. یکی از کارهای

۱۱. درباره جای‌ها کاستی‌ها چنان پر شمار است که می‌توان گفت گردآورنده به دلخواه تنها گزیده‌ای از جای‌ها فراهم آورده و در پی این نبوده که همه جای‌های یاد شده در کتاب را در نمایه بیاورد.

نخستین بیتی که منزوی سروده به دوره دبستان او بازمی‌گردد؛ هنگامی که برای اجرای نمایشنامه‌ای منظوم (که شعر آن را پدر منزوی سروده بود) تمرین می‌کردند، او بروز شعر نمایش و در دنباله آن این بیت را ساخت:

دبستان پرورد سرباز جنگی  
دبستان پرورد توپ و تفنگی (ص ۵۹)

در پانزده-شانزده سالگی منزوی همزمان با نخستین دبستگی به دختری که چند سال از وی بزرگ‌تر است و منزوی تنها به روزی چند بار از دور دیدن او در گذر دلخوش می‌شود و پس از چندی هم دختر از زنجان می‌رود (ص ۸۰-۸۴)، انجمنی ادبی در زنجان پدید می‌آید. منزوی به آن انجمن راه می‌یابد و با اینکه خود می‌گوید «بسیاری از چیزهایی که نوشته بودم چرت و پرت حساب می‌شد» (ص ۷۴) بر آن بود که بیشتر بزرگان انجمن «ایرادهای بنی اسرائیلی» از او می‌گرفته‌اند و «مخالف بالیدن» وی (ص ۷۳) بوده‌اند. در همین زمان است که رسول مقصدی در پشتیبانی دوستش منزوی شعری می‌سراید و منزوی (با قید عجیب «شاید») می‌گوید: «این شاید اولین شعری بود که برای من ساخته شد» (ص ۷۴).

نخستین شعر چاپ شده منزوی در هفده هجده سالگی وی در ستون پاسخ به خوانندگان مجله روشنفکر با گزینش فریدون مشیری که گرداننده صفحه شعر بود به چاپ رسیده است:

گفتمش: «بگذار تا روی نکویت بنگرم»  
گفت: «آخر من مگر آیینه اسکندرم؟»  
گفتمش: «بگذار تا با زلف تو بازی کنم»  
گفت: «می‌گفتند پررویی، نمی‌شد باورم»  
(ص ۱۰۷)

در همین سال‌ها منزوی که تنبک می‌نوازد (و شگفتا که اسماعیلی نه می‌پرسد که منزوی چگونه و کی و کجا نواختن را فرا گرفته، نه جویای دانستن چگونگی آشنایی منزوی با نوازندگان گروه و پدید آمدن گروه می‌شود و نه از دنباله کار موسیقایی منزوی پرسشی می‌کند) در یک گروه موسیقی دانش‌آموزی با نوازندگانی چون مهدی آذر سینا (آهنگساز و نوازنده کمانچه، ویلن و سه‌تار) همکاری می‌کند (ص ۸۴). سال ۴۴ که منزوی در رشته زبان و ادبیات پارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد، پدرش برای پرداخت شهریه (۸۵۰ تومان) ناگزیر تنها فرش خانه را فروخت (ص ۱۱۸) و او را راهی تهران و خانه مادر بزرگ و عمویش کرد (ص ۱۶۲ و ۲۹۴). منزوی هم مانند بیشتر دانشجویان،<sup>۱۲</sup> از دانشکده

۱۲. نگارنده که هم در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس خوانده و هم در آن درس گفته است، «ناخرسندی» را برجسته‌ترین و فراگیرترین ویژگی دانشجویان این دانشکده می‌داند؛ ویژگی‌ای که

نمایه‌ساز این است که نام‌های ناقص یا ناشناخته را تا آنجا که می‌تواند کامل کند و بشناساند. برای نمونه منزوی از خواننده و نوازنده‌ای با نام خانوادگی ابراهیمی و اسماعیلی سخن گفته و گردآورنده در نمایه نام کوچک این دو تن را (احمد و محمد) افزوده (موسیقی دوستان این دو هنرمند نامدار را به خوبی می‌شناسند)، ولی در برخی نمونه‌ها نیز در این زمینه کوتاهی کرده است. از جمله درباره دو شاعر با نام‌های خانوادگی «پزشکی» (ص ۲۱۱) و «منشی کاشانی» (ص ۲۶۸) که نام کوچک شان «کاظم» و «محمود» است.

افزودن این نکته هم در اینجا سودمند تواند بود که آن نوازنده نابینای عود و تار که منزوی با نام «حسینی» از وی یاد کرده (ص ۲۲۲) همان اسماعیل صدقی‌آسا (آقا حسینی یا حسینی) است که در آلبوم‌هایی چون «جان جان»، «چهره به چهره» و «به یاد عارف» به خوانندگی محمدرضا شجریان و آهنگسازی و سرپرستی محمدرضا لطفی برت (عود) نواخته است.

از کاستی‌های جزئی و بسیار دیگر از جمله اینکه در متن کتاب (ص ۱۸۵) و نمایه (ص ۳۲۶)، حرف «ی» از پایان نام کتاب این ترک پارسی‌گوی افتاده است درمی‌گذریم.

### گلچینی از تازه‌های گفتگو

در این گفتگو چند بیت منتشر نشده و نکته‌های ناگفته بسیاری از زندگی منزوی آمده که برای بهره‌مند شدن خوانندگان به برخی از برجسته‌ترین نکته‌ها اشاره می‌کنیم. اسماعیلی نیز خود نه سال پیش از این در مقاله‌ای نکته‌هایی برگرفته از این گفتگورا نوشته و به چاپ رسانده است؛ از جمله: شرط پدر منزوی برای به رسمیت شناختن شاعری منزوی (ص ۱۰۷)، ناباوری و گمانمندی مشیری درباره اینکه شعرهای زیبای منزوی جوان به راستی سروده وی هستند (ص ۱۲۹)، به دیدار اخوان رفتن در زندان قصر (ص ۲۱۶) و ...

### نکته‌های برگزیده ما

شماره شناسنامه منزوی ۹۲ است (ص ۸۷). از حدود سه-چهار سالگی «مأمور خرید خانه» بود (ص ۷۷). همیشه شاگرد اول می‌شد و بهترین هدیه‌های تشویقی که در این راه به دست آورده، دو چرخه دست‌دومی است که پدرش در سال چهارم متوسطه برایش می‌خرد (ص ۸۵-۸۶) و کمک هزینه ماهی ۲۰۰ تومانی که دانشکده ادبیات به وی می‌دهد (ص ۱۶۲). مادر منزوی، زنده‌یاد بانو فاطمه توکلیان، خواندن و نوشتن نمی‌دانست، اما با نیروی به یاد سپاری شگفت هرچه از شب‌نشینی‌های حافظ خوانی و شاهنامه‌خوانی و... شنیده بود به یاد داشت و از همین روی با شعرها و داستان‌های بسیاری که نقل می‌کرد بر طبع شاعرانه منزوی اثر نهاده و شاید سهم او در این زمینه بیش از پدر منزوی که خود شاعر نیز بود باشد (ص ۶۱ و ۶۳-۶۴).

با راه یافتن منزوی به انجمن‌های ادبی تهران، شعر او «انجمن‌های ادبی را تسخیر کرد» و چنان شد که برخی دوستان او تنها برای شنیدن شعرهای او به انجمن‌ها می‌رفتند (ص ۲۰۸). او نیز همواره شعر تازه به انجمن‌ها می‌برد و همه را نیز از بر می‌خواند (ص ۲۰۹). «حداقل ۵۰ درصد جماعتی که در تمامی انجمن‌ها شرکت می‌کردند مشترک بودند» (ص ۲۶۵). منزوی هم به بیشتر انجمن‌ها سر می‌زد و سال‌ها شاعر انجمنی بود (برخلاف شاعرانی مانند سایه و شاملو) و وقت بسیاری را در انجمن‌های ادبی گوناگون گذراند. اما داوری‌های ناسازگاری درباره آنها دارد. یک بار می‌گوید در آنجا چیزهایی را دست‌کم از دید «معماری زبان» (ص ۲۱۰) آموخته و: «این نبود که اصلاً هیچ بهره‌ای برای من نداشته باشد» (همان جا) و بار دیگر می‌گوید: «ممکن است خیلی چیزها به این انجمن‌های ادبی داده باشم اما هرگز چیزی نگرفتم»<sup>۱۴</sup> (ص ۲۷۱). پس انجمن‌ها را بی‌ارزش می‌شمارد و می‌گوید: «گاهی ما فقط برای خندیدن به انجمن‌های ادبی می‌رفتیم» (ص ۲۵۶)، «بعضی‌ها به همین هم دل‌شان خوش بود که شعر بخوانند و دیگران بهشان بخندند» (ص ۲۶۰).

سال ۵۹ با فراخوان سیدعلی موسوی گرماردی در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (فرانکلین پیشین) به کار ویراستاری پرداخت. اخوان ثالث نیز یکی دو ماه پیش از منزوی به این سازمان رفته بود و به گفته منزوی: «شغل خوبی بود و حقوق خوبی هم داشت» (ص ۲۴۰). پس از چندی با پیشنهاد گرماردی به جای ویراستاری کاری پژوهشی را با عنوان «بررسی محتوایی شعر معاصر از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷» آغازید و بیش از چهارصد صفحه نیز در این باره نوشت، اما با بیرون رفتن منزوی از این سازمان آن کتاب نیز ناپدید یا نابود شد (ص ۲۴۱-۲۴۲). سال ۶۰ برای منزوی در شمار بدترین سال‌های زندگی بوده است: «شاید بیشترین ضربه عاطفی، روحی و حتی جسمی را زندگی در همین سال ۶۰ به من وارد کرد» (ص ۲۴۶). منزوی توضیح بیشتری نمی‌دهد و شاید نیازی به گفتن نباشد که گفتگوکننده نیز هیچ کنجکاوی از خود نشان نمی‌دهد!، اما جزیبی کاری و گرفتاری در دام بیماری، جدایی از همسر (که محصول آن دو و به ویژه دومینشان بود) از شکست‌ها و آسیب‌های بزرگ زندگی منزوی باید شمرد (رک به: از ترانه و تندر، ص ۵۲). در سال ۶۱ با نامه منظومی که اخوان ثالث به درخواست منزوی برای همشهری و دوست دیرینش: «امام جمعه تهران جناب خامنه‌ای»<sup>۱۵</sup> فرستاد به عنوان مشاور فرهنگی (ادبی) معاون وزیر ارشاد به کار گماشته شد (ص ۲۴۹): «یک اتاق هم به ما دادند طبقه چهارم؛

ادبیات (با اینکه در دوره درخشانی پای به آن نهاده بود) دل خوشی نداشت و کاستی آن را بیشتر در «سیستم» و «کتاب‌های درسی» می‌دید (ص ۱۳۲). از دید او «شرکت در کلاس‌های ادبیات به نوعی حرام کردن نیرو، فرصت و جوانی بود» (ص ۲۱۰). کاریکاتوری هم در آن سال‌ها از چهره دکتر ذبیح‌الله صفا (استاد و رئیس دانشکده ادبیات) کشید که در دانشکده پخش و «اسباب خنده شده بود» (ص ۱۴۲). نامداری چون خانلری، صفا، بدیع‌الزمانی، ماهیار نوایی، شهیدی، شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا باطنی، سیدصادق گوهرین، لطف‌علی صورتگر، سیمین دانشور، بهرام فره‌وشی، سیدحسن سادات ناصری و ناصرالدین شاه‌حسینی استادان منزوی و چهره‌هایی چون جعفر کوش‌آبادی، علی‌اشرف درویشیان، حکیمه دبیران، محمد سرور مولایی و بهادر یگانه از هم‌کلاسی‌های او در دانشکده ادبیات بودند. دیدار سایه و کسری از آرزوهای منزوی جوان بود (ص ۱۶۹) که سرانجام برآورده شد (ص ۱۹۱). منزوی چند سالی ترک تحصیل کرد و بار دیگر که پس از انقلاب به دانشگاه برگشت در کلاس درس مهدی اخوان ثالث (که در همان زمان همکار وی بود) نیز نشست (ص ۱۸۰-۱۸۲). نخستین شعرهای منزوی پس از رفتن به تهران، در مجله صبح امروز چاپ شد؛ از جمله غزلی با چنین ابیاتی:

درین صبح سرد و غم‌انگیز پاییز  
که نسرین به خاک افتد و نسترن نیز  
تو همچون صفای بهاران رفته  
مرا باز دریا ب و با من درآویز  
که با تو مرا هر خزان، فرودینی‌ست  
تو ای جانم از آرزوی تو لبریز<sup>۱۶</sup>  
(ص ۱۲۷)

سپس منزوی به دفتر مجله روشن‌فکر می‌رود و شماری از شعرهایش را برای چاپ به دست فریدون مشیری می‌سپارد که از آن میان این دوبیت برگزیده و چاپ می‌شود:

می‌دمد از چشم روشن تو سپیده  
می‌شکفت در نگاه گرم تو خورشید  
گو نزنند خنده بر لبان افق، صبح  
چشم تو روشن که در تو صبح توان دید  
(ص ۱۲۸)

گویی همچون مرده‌ریگی از دانشجویان پیشین به دانشجویان سپسین می‌رسد.

۱۳. از آنجا که این غزل در دفترهای شعر منزوی چاپ نشده، چند بیتی را که منزوی در گفتگو خوانده آوردیم. اما گفتنی است این غزل ده بیت دارد که همه بیت‌های آن در کتاب سخنوران و خطاطان زنجان (ص ۱۴۰-۱۴۱) چاپ شده است.

۱۴. در اینجا ادعا می‌کند «سن و سالی نداشتم ولی به دلیل آشنایی که از دیرباز تقریباً با ادبیات فارسی داشتم» (ص ۲۷۱) رفتن به انجمن‌ها برایم بیهوده بود، اما جای دیگر اعتراف می‌کند که پس از «دو سال درس خواندن در دانشکده ادبیات» کسی «شعری را از من پرسید که مال کیست و من شاعرش را نشناختم که حافظ است؛ این قدر پرت بودم از مقوله مطالعه مستمر و درست و حسابی» (ص ۲۹۶).

۱۵. تورا ای کهن بوم و بردوست دارم، ص ۲۱۲.

نقد ستایش آمیز یاد شده سخنی از «تبلیغ گردشگری» نرفته، چنین می‌نماید که منزوی تفاوت «موضوع» و «مضمون» را فراموش کرده است. باید گفت نه تنها سخنور سخن‌شناسی چون دکتر موسوی گرمارودی که حتی کودکان دبستانی نیز درمی‌یابند که «موضوع» این بیت عشق است و دیدار معشوق، نه گردشگری. آنچه گرمارودی به آن اشاره کرده و منزوی از آن برداشتی نادرست داشته، «مضمون» سخن است که در آن از پدیده گردشگری و دیدار کردن از «معابد مشرق زمین» برای پروردن موضوع دیدار عاشقانه بهره‌برداری هنری شده است و این نکته سنجی منتقد را نشان می‌دهد، نه «پرت بودن حضرتش» (!) را. یکی از ویژگی‌های برجسته شعر منزوی که گرمارودی هم به آن پی برده این است که او «مفاهیم امروزی را در گستره چشمگیری از مضامین به کار می‌گیرد و گونه‌گونی فضاهای نوشتار (با وجود تکراری بودن موضوع که بیشتر عشق است) در گرو همین ویژگی است».<sup>۲۱</sup>

#### دید و داوری منزوی درباره چند شاعر معاصر

منزوی در میانه گفتگو (باز هم بی‌آنکه گفتگوکننده در این باره دیدگاه وی را بپرسد) گاه از برخی شاعران معاصر یاد کرده و داوری خود را درباره شعرشان با مادر میان نهاده است. از آنجا که این گفته‌ها پراکنده‌اند، گلچین کردن و در کنار هم گردآوردنشان (هرچند یاد و نام بسیاری از شاعران بزرگ هم روزگار ما در این داوری‌ها نیامده است) پسندیده می‌نماید.

**نیما یوشیج:** «زبان نیما یک زبان نامتعارفی است. اصلاً ساختار زبان نیما با عادت‌های متعارف ما تا جایی که به ساختار زبان مربوط می‌شود و استخدام عوامل زبان مثل فعل و فاعل و این جور عناصر کاملاً متفاوت است. از هیچ قاعده و قانونی نیما در این مورد پیروی نمی‌کند الا ذوق خاص خودش... و اول هم خیلی توی ذوق می‌زند. ولی این خودش به نظرم یکی از نشانه‌های استقلال نیماست و نشانه‌های تازگی شعر نیما» (ص ۲۹۸-۲۹۹).

**شهریار:** «همیشه در تمام طول سال‌هایی که من دوستدار شعر بودم، شاعر بودم و شعر می‌گفتم و شعر خواندن و نوشتن را دوست داشتم، شهریار همیشه یک جای ویژه‌ای در ذهنیت من داشت. حتی آن موقعی که مطلقاً دوره‌هایی بوده که شیفته شعر بی‌وزن بوده‌ام و شعر بی‌وزن ساخته‌ام یا مثلاً دوبیتی پیوسته می‌نوشتیم، ولی در تمام این دوران‌ها بدون هیچ استثنائی شهریار جزو شاعران محبوب من بود»<sup>۲۲</sup> (ص ۲۷۲).

**مهدی اخوان ثالث:** «با اینکه یکی از نوسراهای قدر و بزرگ معاصر ما

اتاق بزرگ، تنهایی، از این اتاق‌های مدیر کلی، صندلی‌های چرخان و ۵-۶ تا تلفن و اینها» (ص ۲۵۲).

داستان زندگی منزوی در این گفتگو از این تاریخ پیش‌تر نمی‌آید، اما داستان این کار و چگونگی بیرون شدن منزوی از آن نیزها می‌شود<sup>۱۶</sup> و او باز به سال‌های پیش از انقلاب می‌رود و داستان عاشقانه‌ای را از بیست و دو سالگی خود بازمی‌گوید که آن نیز نام تمام می‌ماند. در تاریخ‌هایی که منزوی یاد می‌کند نیز آشفتگی‌هایی هست که گفتگوکننده به آنها پی نبرده و جویای تاریخ درست نشده است. داستان از این قرار است که در چهاردهم مرداد سال ۴۷ (ص ۲۹۶) منزوی با یکی از دوستانش که از زنجان به تهران آمده به خانه عموی آن دوست می‌رود و در آنجا دل‌باخته دختر عموی وی (که آن دوست نیز خود خواستگار دختر بوده) می‌شود (ص ۲۹۵ و ۳۱۱) و غزل «لبت صریح‌ترین آیه شکوفایی ست»<sup>۱۷</sup> را برای وی می‌سراید. این غزل نخستین غزل منزوی است که در مجله فردوسی چاپ شد و او خود تاریخ چاپ آن را بهار ۴۷ (ص ۲۷۴ و ۲۸۶) دانسته است؛ یعنی دست‌کم یک ماه و نیم پیش از دیدار منزوی با دختر. از سوی دیگر می‌گوید آن را «در ۱۹-۲۰ سالگی ساختم» (ص ۲۸۷)، در حالی که در این تاریخ بیست و دو ساله بوده است.<sup>۱۸</sup> گفتگوکننده نه در هنگام گفتگو و نه در زمان بازخوانی و نگارش و چاپ به این ناسازگاری‌ها پی نبرده است. درباره بیت زیر از همان غزل:

تو از معابد مشرق زمین عظیم‌تری  
کنون شکوه تو و بهت من تماشایی ست<sup>۱۹</sup>

موسوی گرمارودی سخنی گفته که منزوی آن را به درستی در نیافته و گفته است: «اینکه ایشان از این بیت به عنوان بیتی یاد کرده که می‌تواند برای جاذبه‌های توریسم و گردشگری تبلیغ کند و یاد کند یا خواسته شوخی خاصی بکند یا خیلی از مقوله پرت است حضرتش. من نمی‌دانم والا که ما کی تعهد دادیم که برای اداره جهانگردی تبلیغ هم بکنیم» (ص ۳۰۳). اما خوب است بگوییم سخن گرمارودی که منزوی بی‌ذکر سند از آن یاد کرده (و شاید تنها آن را از زبان کسی و با تحریف شنیده) چنین بوده: «نگاهی معاصر دارد؛ زیرا به گردشگری اشاره می‌کند که از مستحدثات این قرن است».<sup>۲۰</sup> گذشته از اینکه در

۱۶. ما نیز از چند و چون داستان سخنی نمی‌گوییم، اما همین سخنان منزوی درباره کارهای مهم و پر درآمد و کم‌دردسری که وی را بر آنها گماشته‌اند بهترین گواه است بر اینکه گله‌های سالیان پایانی زندگی وی از مسئولان، پایه‌ای جز احساس و خوی ویژه شاعر و فراموش‌کاری او نداشته است.

۱۷. مجموعه اشعار حسین منزوی، ص ۲۴.

۱۸. اسماعیلی خود در مقاله «حدوث نیمایی غزل» منزوی را در هنگام سرودن این غزل «بیست و سه ساله» دانسته است.

۱۹. مجموعه اشعار حسین منزوی، ص ۲۴.

۲۰. غوطه در مهتاب، ص ۳۲۷.

۲۱. «گونه‌های نوگرایی در غزل منزوی»، ص ۲۷.

۲۲. منزوی ده سال پیش از این گفتگو در مقدمه کتابی که درباره شعر شهریار نگاشته نیز چنین سخنی گفته است: «بسیاری چیزها و کسان از چشم سلیقه و پسند ذوق من فرافتاده‌اند، اما شهریار نه که فرونیفتاده، بلکه جایش را نیز در آن بالاها محکم ترک کرده است» (این ترک پارسی‌گویی، ص ۵).



**بهادر یگانه:** «غزل سرای معاصر که در شعر البته دیگر معاصر نبود و تقریباً شاعر قرن دهم حساب می‌شد» (ص ۱۷۵).

**سیروس مشفق:** «شعرنیمایی می‌ساخت و خوب هم می‌ساخت. سیروس جزو شاعرانی بود که به نظم استعدادش خوب بود و مایه شعر در او بود. قوی بود. ولی بعدها تمام شد و چند سالی هم از خودش تقلید کرد» (ص ۲۶۹).

**جعفر کوش آبادی:** «هنوز هم من معتقدم از شاعران خوب نسل خودش بود و هست» (ص ۱۷۰).

#### کتابنامه

۱. آی نسیم سحری یه دل پاره دارم چن می خری؟؛ عمران صلاحی؛ تهران: دارینوش، ۱۳۷۹.
۲. از ترانه و تندر: زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی؛ به اهتمام مهدی فیروزیان؛ تهران: سخن، ۱۳۹۰.
۳. از عشق تا عشق؛ ابراهیم اسماعیلی اراضی؛ تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۴.
۴. این ترک پارسی گوی؛ حسین منزوی؛ تهران: برگ، ۱۳۷۲.
۵. «پیر پرینان اندیش»؛ مهدی فیروزیان؛ آینه پژوهش، آذر-اسفند ۱۳۹۱، س ۲۳، ش ۵-۶ (پیاپی ۱۳۷-۱۳۸)، ص ۵۶-۶۴.
۶. پیر پرینان اندیش؛ میلاد عظیمی و عاطفه طیبه در صحبت سایه؛ تهران: سخن، ۱۳۹۱.
۷. تورای کهن بوم و بر دوست دارم؛ مهدی اخوان ثالث (م. امید)؛ تهران: زمستان و مروارید، ۱۳۸۷.
۸. چشم انداز و بررسی غزل معاصر؛ حسین منزوی؛ به کوشش مجید شفق؛ تهران: ارمان، ۱۳۹۰.
۹. حالات و مقامات م. امید؛ محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: سخن، ۱۳۹۱.
۱۰. «حدوث نیمایی غزل»؛ ابراهیم اسماعیلی اراضی؛ همشهری، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵.
۱۱. سخنوران و خطاطان زنجان؛ کریم نیرومند و کریم زعفری؛ زنجان: مؤسسه مطبوعاتی زعفری، ۱۳۴۷.
۱۲. غزل مزل؛ ابراهیم اسماعیلی اراضی؛ اصفهان: گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۸۳.
۱۳. غوطه در مهتاب؛ سیدعلی موسوی گرمارودی؛ تهران: انجمن قلم ایران، ۱۳۸۸.
۱۴. «گونه‌های نوگرایی در غزل منزوی»؛ مهدی فیروزیان؛ نقد و بررسی کتاب تهران: تابستان ۱۳۹۴، ش ۴۷، ص ۲۶-۲۹.
۱۵. مجموعه اشعار حسین منزوی؛ به کوشش محمد فتحی؛ تهران: آفرینش و نگاه، ۱۳۸۸.
۱۶. «یادمانده‌ها- ۱۷۲»؛ نصرت‌الله نوح؛ ماهنامه پژواک؛ س ۲۱، ش ۲۴۵، آبان-آذر ۱۳۹۰.

بود هرگز ارتباطش با شعر کهنه و کلاسیک با قالب‌های قدیمی قطع نشد. یعنی در تمام دوران‌ها حتی در دوران اوجش که مثلاً دوران از این اوستاست به نظر من و آخرش؛ سه تا کتاب تقریباً دوران اوج اخوان است و بعد از این اوستایک مقدار این منحنی نزول می‌کند و پایین می‌آید. ولی در همان ایام هم اخوان ارتباطش منقطع نبود از قالب‌های کلاسیک»<sup>۲۳</sup> (ص ۲۲۶).

**رعدی آذرخشی:** «شاعر خوبی بود و به هر حال در یک زمینه از شعر به نظر من جزو سرآمدهای معاصر بود» (ص ۱۹۰).

**ریاضی یزدی:** «شاعر بسیار توانمندی بود و به نظر من یک سعدی کوچک بود» (ص ۲۱۶).

**محمود ثنائی (شهر آشوب):** «آدم بسیار باسواد، بسیار پرو و واقعاً شاعر<sup>۲۴</sup> ... چند تا غزل بسیار زیبا دارد که یکی از یکی بهتر است» (ص ۲۲۲).

**مهدی سهیلی:** «شاعر بسیار بدی بود. اصلاً می‌توانم بگویم شاعر نبود تقریباً» (ص ۱۵۶)؛ و «نه اینکه بگویم مهدی سهیلی شاعر نبود، ولی به زحمت بعضی از کارهایش به شعر نزدیک شده بود»<sup>۲۵</sup> (ص ۱۸۷).

**مهداد اوستا:** «زبانش اصلاً زبان غزل نبود ... بیشتر زبان قصیده بود ... تبحو و تسلطش در ساختن شعرهای بلند بود» (ص ۲۳۷).

۲۳. استاد منزوی و دوست نزدیک اخوان، دکتر شفیعی کدکنی هم افزون بر این نکته آشکار که «اخوان هیچ‌گاه رابطه خود را با شعر سنتی قطع نکرد» (حالات و مقامات م. امید، ص ۶۱) درباره «بهترین سال‌های شاعری» اخوان همین داوری را دارد و آن را میانه سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۵ می‌داند که سه کتاب زمستان (۱۳۳۵)، آخر شاهنامه (۱۳۳۸) و از این اوستا (۱۳۴۴) را در برمی‌گیرد.

۲۴. اما در دنباله سخنی می‌گوید که خواسته یا ناخواسته، به جد یا به طنز، بیشتر خوارداشت است تا بزرگداشت؛ «اگر شهر آشوب را می‌گذراشتند که به شعرش برسد و واقعاً شاعر به‌مانند و حواسش پرت این مقوله‌های حاشیه‌ای نشود، به نظر من از شاعران خوب حداقل درجه سه زبان فارسی می‌شد» (ص ۲۲۲).

۲۵. درباره رابطه سهیلی و منزوی باید در جای دیگر به فراخی سخن گفت (همچنین رک به: از ترانه و تندر، ص ۲۵-۲۸)، اما دیدن همین دو داوری، برای بی‌اعتبار دانستن کتابی که مجید شفق (خواهرزاده سهیلی) به نام حسین منزوی منتشر کرده بسنده است. در آن کتاب که در بردارنده گزیده برترین غزل‌های شاعران معاصر به گزینش منزوی است (ادعای گردآورنده چنین است) یازده غزل از سهیلی و نیز یازده غزل از شفق آمده است و تنها غزل سرایانی که سهم بیشتری از این دو شاعر دارند شهریار و سیمین هستند. بدین معنی که اگر بپنداریم این گزیده به راستی کار منزوی است، باید بگویم که منزوی شیفته شعر سهیلی بوده و غزل‌های سهیلی (و نیز شفق) را بیش از غزل‌های سایه، رهی معیری، فرخی، امیری فیروزکوهی، شهر آشوب، رعدی، بهمنی، عماد خراسانی، آتشی، مشیری، خوبی، نیستانی، صلاحی، امین پور و بسیاری دیگر می‌پسندیده است. چون روز روشن است که این گزینش کار کیست. البته شفق برای تبرئه خود در مقدمه نوشته که منزوی «کتاباً به این‌جانب اجازه داده است که در صورت تمایل به نمونه‌های کار شاعران (نه تعداد شاعران) بیفزایم» (چشم انداز و بررسی غزل معاصر، ص ۱۲). باری! سود این گفته تنها همین است که بدانیم ایشان برای بی‌اعتبار ساختن کتاب منزوی از وی اجازه کتبی داشته است. با دیدن این دسته‌گل خواننده به یاد دستانی در زبان پارسی می‌افتد که در آن به باز بودن در دیزی اشنارتی پندآموز رفته است. در همین گفتگو منزوی سخن جالبی درباره سهیلی دارد: «شاید برای خیلی از ما سخت باشد و این را نپسندیم که [در برنامه‌ای (رادیویی)] که متعلق به خودمان است، مرتباً بنیایم و شعر خودمان را بخوانیم یا در روزنامه و صفحه‌ای که متعلق به خودمان است، مدام شعر خودمان را چاپ کنیم، ولی ایشان این کار را می‌کرد و اصلاً این را برای خودش یک اصل می‌دانست و هیچ ابایی هم نداشت» (ص ۱۸۸).